

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین

المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

در این تنبیهی که بود بحث به یک فرعی رسید که به مناسبت در این جا آمده بود و داشتیم راجع به آن فرع صحبت می کردیم، کلام به این جا رسید که بین اعلام در جریان استصحاب و عدم جریان استصحاب، اختلاف تقریباً زیادی است. فرض را دو مرتبه، سه مرتبه و چند مرتبه تکرار می کنیم آبی بوده قلیل بوده، طاهر بوده، ملاقاتی با نجاست داشته و تتمیم کر هم شده است، حکم این آب چیست؟ عرض کردیم سه صورت دارد: یا تاریخ تتمیم و تاریخ ملاقات مجهول است، در این جا به اصطلاح سه قول اساسی وجود دارد. یک قول مثل صاحب کفایه که اصولاً استصحاب جاری نیست، یک قول مثل مرحوم آقای خوئی که هر دو استصحاب جاری است عدم ملاقات و عدم کزیت و تعارض می کنند. یک قول مرحوم نائینی که هر دو جاری هستند اما یکیش چون مثبت است خارج می شود و لذا فقط یکیش می ماند، آن یکی دیگرش دیگر جاری نمی شود، عملاً به قول ما به فعلیت نمی رسد جریانش. این راجع به مسئله مجهولی التاریخ و اقوالی که در او وجود دارد. عرض کردیم آنی که به ذهن ما می آید استصحاب کلاً جاری نیست، این شک در این جا ربطی به آن دو یقین سابق ندارد. این خلاصه صحبت بکند

و اما راجع به رای مرحوم نائینی که فرمودند مثبت است این اشکال آقای خوئی را نخواندیم، حالا این را هم بخوانیم، همین چاپ اول مال مصباح الاصول صفحه ۲۰۰ نوشتند:

«و (ثانیاً) - علی فرض تسلیم ذلک أنه لا یكون الأصل المذكور مثبتاً، لان عدم الانفعال، عدم انفعال آب وان كان متوقفاً علی كون الكرية سابقة علی الملاقاة،

این سابقه علی الملاقاة روی مبنای نائینی است، مبنای آقای خوئی لازم نبود سابق باشد

إلا أن الطهارة أعم منه

ما در پی اثبات طهارت هستیم، بحث انفعال نیست

فان موضوع عدم الانفعال أمران: الکریة والملاقاة

در این صورت منفعل نمی شود

لأنه فی صورة عدم الملاقاة لا يكون هناك مقتض للانفعال حتى تكون الکریة مانعة عنه، فلا يصدق عدم الانفعال إلا مع الملاقاة و

الکریة که ملاقات باشد و کر هم باشد اما ملاقاتش بعد از کریت باشد

بخلاف الطهارة

ما دنبال طهارتیم

فإنها غير متوقفة على الکریة و لا على الملاقاة، لا مکان ان يكون ماء قليلا و طاهرا مع عدم الملاقاة

چون طهارت غير از

فإذا لا مانع من جریان استصحاب عدم الملاقاة إلى حين الکریة، فيحكم بالطهارة

ممکن است استصحاب عدم ملاقات

البتة من چون نفهمیدم مراد مرحوم آقای خوئی از این اشکال به مرحوم نائینی چیست. ایشان می گوید عدم الملاقاة الى حين الکریة

تاثیر ندارد، خب این از ایشان تعجب است! بعد هم در مانحن فيه درست است طهارت اعم از ملاقات و انفعال است لکن در مانحن فيه

مراد از طهارت در این جا به سبب انفعال است، نکته اش انفعال است، مثل شک سببی و مسببی.

به هر حال این اشکال اخیر ایشان را ما ملتفت نشدیم هو اعلم بما قال.

علی ای حال کیف ما کان این راجع به این بخش از کلام که اگر مجهولی التاريخ باشد سه تا رای در مسئله وجود دارد، هر دو

استصحاب جاری می شوند یعنی عدم الملاقاة الى حين الکریة، عدم الکریة الى حين الملاقاة و هر دو هم ساقط می شوند و بر می

گردیم به اصالة الطهارة، رای دوم دو تا فی نفسه مشکل ندارد اما یکیش چون مثبت است عدم الملاقاة إلى حين الکریة چون مثبت

.....
است، چون ملاقات بعد از کریت باشد. این یکی جاری نمی شود طبیعتاً آن یکی جاری می شود، عدم کریت در حین ملاقات. اگر با اصل اثبات کردیم عدم کریت در حین ملاقات پس نجس است، حکم نجاست دارد. این یکی فقط جاری می شود. این نظر مرحوم نائینی است.

نظر مرحوم صاحب کفایه این است که اصولاً هر دو استصحاب فی نفسه جاری نمی شوند، اشکال صاحب کفایه هم عدم اتصال زمان یقین به شک است، ایشان اشکالش این است که زمان یقین به شک متصل نیست یا شبهه عدم اتصال و آقای خوئی هم جواب دادند که ما اتصال زمان یقین به شک در باب استصحاب نمی خواهیم. این خلاصه بحث مال شاید چند ماه است که شما را معطل کردیم، در این جا الاف کردیم. این راجع به این مطلب، البته فکر میکنم واقعا باید من به نظرم در مطالب حوزوی خودمان یک تجدید نظر کلی بکنیم، در یک مسئله خیلی وسیع بزرگان فن هر کدام یک مطلبی را بگویند که با همدیگر کاملاً متناقض است آن می گوید هر دو جاری می شود این می گوید هر دو جاری نمی شود و خیلی تعجب آور است، به هر حال یک فکری باید برای معلومات حوزه خودمان بکنیم از این پریشانی و آوارگی و از این حالت عجیب غریب در بیاید، با این ترتیب نمی شود کاری انجام داد.

علی ای حال ما عرض کردیم آنی که به ذهن ما می آید، آنی که به ذهن خود بنده آن سرچشمه قصه که اساس کار است این است که آیا استصحاب را از تعبد بگیریم یا از سیره عقلاً بگیریم؟ طبعاً اگر از عقلاً بگیریم همینی که سه تا یا چهار تا اصولی در یک مسئله اختلاف بکنند کافی است که بگوییم سیره نیست، این خودش کافی است چنان که اختلاف می کنند چون سیره باید در این جور جاها یک سیره واضحی باشد تا بگوییم شارع روی این سیره اعتماد کرده است، همین که چهار تا از بزرگان اختلاف می کنند معلوم می شود سیره واضح نیست، به هر حال این نشان می دهد که مثلاً فرض کنید سیره پنجاه پنجاه است، یکی می گوید جاری می شود پنجاه درصد و آن یکی می گوید جاری نمی شود پنجاه درصد، یک سیره پنجاه پنجاه به درد نمی خورد، سیره باید هشتاد و نود درصد باشد، کمتر از هشتاد درصد به درد تایید و امضای با سکوت نمی خورد.

پرسش: فقها که بر اساس سیره فتوا ندادند، بیشتر به خاطر اخبار فتوا دادند

آیت الله مددی: خب این را هم ما دیروز تصادفاً با این که بحث دیروز ما عرض کردم که آخه اگر اخبار باشد نمی شود که نه قرن علمای شیعه بی خبر باشند. مرحوم شیخ استصحاب را آورده یک اشاره ای هم به اخبار نکرده است، نمی شود که، قابل قبول نیست. پس این ها قطعاً روی فهم عقلانی رفتند مثل مرحوم شیخ روی فهم عقلانی رفته است. شیخ در عده می گوید چون یک چیزی که آمده ثابت بوده آنی که مزیل آن است ثابت نشده و اگر همین ثابت نشود حکم به عدمش و هذا معنی الاستصحاب، خب این سیره می شود. نمی شود بگوییم مبنا اخبار است و این همه علمای ما خبر نداشتند تا پدر شیخ بهائی، آن هم می گویند چون این رساله را برای شاه طهماسب نوشته، شاه طهماسب وسواسی بوده، اصلاً بعضی ها هم اسم این رساله را الرسالة ازالة الوسواس گذاشتند همین رساله عقد طهماسبی، این وسواسی بوده می خواسته استصحاب بکند ترسیده بگوید مثلاً استصحاب مال سنی هاست، حرف هایی که اخباری ها می گویند ایشان برداشته روایات را بیاورد که استصحاب مال سنی ها نیست، در روایات ما هم هست، برای ازاله آن پادشاه این کار را انجام داده است، این تمسک به اخبار که پا در هوا تر است و توضیحا عرض کردیم این سه تا روایت را هیچ کدامش را صدوق در کتاب فقیه نیاورده و آن دو تا روایت اصلی که یکی مال خواب است که لآنک کنت علی وضوء، و آن روایت دوم که لآنک کنت، این دو تا روایت را هم کلینی نیاورده است، کلینی روایت رکعات را آورده که آن روایت رکعات هم به شبهه قوی در تقیه بودند چون ظاهر آن روایات رکعات استصحاب است طبق استصحاب باید به عدمش مبنا بگذارند، اصحاب هم فتوا به عدم نمی دهند یعنی در حقیقت اولین بار کسی که این روایات را آورده شیخ طوسی در قرن پنجم است. اینی که مثل شیخ صدوق نیاورد، شیخ کلینی نیاورد، دو تای باب عمده را نیاورده، آن دو تای عمده باب را شیخ کلینی هم نیاورده است و از کتاب حریر عن زراره عن ابی جعفر است لذا به ذهن من قویا می آید، البته روایت اولش مضمراً است، قال قلت له، در یک کتاب های متأخر قرن چهاردهم و سیزدهم آمده قلت لابی جعفر و إلا در نسخی که داریم روایت، همان کنت علی یقین من وضوئک، آنی که از همه این ها معروف تر است، این روایت کنت علی، قال قلت له دارد که این شبهه است که اصلاً کلام با زراره باشد یعنی حریر با زراره صحبت کرده است. علی ای

.....
حال این که شما اخبار فرمودید این قدر این اخبار، البته من فکر میکنم اصولیین متاخر ما یعنی بعد از وحید بهبهانی خیلی بارشان را روی اخبار گذاشتند در قرن دوازدهم.

پرسش: می خواهم بگویم اختلافاتی که در بین فقها وجود دارد به خاطر اختلاف در برداشت از روایت است

آیت الله مددی: منم می خواستم همین نکته را بگویم، احتمال می دهم البته یقین نداریم چون فرض کنید این سه نفری که اسم بردیم هر سه به روایت رجوع می کنند، هم آقای خوئی هم صاحب کفایه و هم مرحوم نائینی هر سه به روایت رجوع می کنند، قبول کردند، روایات را قبول کردند و به روایت هم رجوع می کنند. یکی بگوید هر دو استصحاب جاری نیست، یکی بگوید هر دو جاری هست، خب خیلی تفاوتش زیاد است، به هر حال من فکر میکنم مخصوصا در فکر این هستیم که مطالبی که در حوزه ها می گوئیم این زیر زمین مطرح نکنیم، بتوانیم در دنیای علم مطرح بکنیم، این جور نمی شود مطرح کرد، با این وضع نمی شود مطرح کرد، این مشکل دارد، باید یک چاره ای برایش دید.

به هر حال این در مورد اول، نظر خود من این است که سرّش به این بر می گردد که تعبد باشد یا سیره باشد. این یک. دو: چون تعبد هم که گرفتند گفته اند که اشاره به سیره است، این طوری گفتند، در کفایه هم دارد، مرحوم نائینی و آقای خوئی و دیگران هم دارند فانک کنت علی یقین من وضوئک اشاره ای به یک قاعده ارتکازی عقلائیه است، به نظر من عدم تنقیح سیره و تعبد این مشکلات را درست کرده است، آنی که به ذهن من می آید این است. ما هم از اول استصحاب تا این جا اصلا یک قدم نه جلو گذاشتیم نه عقب، گفتیم ما به روایت قبول نکردیم به سیره قبول کردیم سیره هم طبیعتا محدودیت دارد. این بحثی را که صاحب کفایه مطرح کرده اتصال زمان یقین به شک و بعد مرحوم استاد، این را هم توضیح کافی عرض کردیم که عرض کردیم در مفهوم استصحاب زمان خوابیده است. اصلا کلمه یقین سابق و شک لاحق را ما در استصحاب نداریم، این عبارتی است که بعد ها درست کردند، حقیقت استصحاب توسعه یقین است. چون این توسعه یقین به لحاظ آینده است نه به لحاظ گذشته آمدند توش زمان را حساب کردند مثلا الان شما اگر یقین به طهارت دارید دو ساعت قبل نماز خواندید دو ساعت قبل شک دارید، این یقین الان را به گذشته نمی دهیم اما اگر دو ساعت

.....

قبل یقین داشتید الان شک دارید آن یقین را به الان می دهیم. پس توسعه یقین به لحاظ ماضی نیست به لحاظ مستقبل و آینده است. این به لحاظ ماضی و مستقبل به نظرم زمان را توش در آورده، در استصحاب زمان نیست. این اتصال زمان یقین، ما عرض کردیم نکته اش این است که از نظر عقلائی این شک استمرار آن یقین باشد و در مانحن فیه استمرار آن نیست، این را ما توضیح دادیم، نکته اش این نیست که آقایان این جا نوشتند. اصلا ما بحث را کلا عوض کردیم چون نکته در این جا عبارت از تقدم و تاخر است، نمی دانیم ملاقات اول بوده یا کریت اول بوده، نکته این است. این چنین نکته ای را با آن یقین های ما نمی توانیم اثبات بکنیم ولو تعبدا، ولو به ارتکاز و جری عملی، ولو به اصل عملی چون من دیروز کاملا توضیح دادم که معلومات ما این است که یقین داشتیم این آب قليل است، یقین داشتیم این آب پاک است، یقین داریم که ملاقات با نجاست شده، یقین داریم که کر شده است، این ها یقین های ماست، نقطه شک ما تقدم و تاخر است دقت بکنید! ملاقات اول بود یا کریت، نقطه شک این است. شما با آن مجموعه صور ذهنی قبلی اثبات نمی کنید قبل بوده یا بعد بوده، این را نمی شود اثبات کرد. خلاصه حرف ما این بود و لذا هر دو استصحاب جاری نیستند نه این یکی نه آن، حق با صاحب کفایه است لکن ایشان اشکالش اتصال زمان یقین به شک است، ما از آن راه وارد نشدیم و لذا عرض کردیم این جا شک هست منشا شک در حقیقت در وجود است نه در بقا، اگر منشا شک در وجود باشد جای احتیاط است نه جای استصحاب لذا به ذهن ما در این صورت استصحاب کلا جاری نیست، بله چون می داند یا ملاقاتی شده یا کریتی شده احتیاط بکند از هر دو اجتناب بکند، این هست، نتیجه اش اجتناب است، از یکی نه از هر دو، از این آبش اما نه حکم به طهارت می کنیم که آقای خوئی فرمودند نه حکم به نجاست می کنیم که مرحوم نائینی فرمودند. به نجاست یا به طهارت حکم نمی کنیم، به وجوب احتیاط حکم می کنیم. این راه ما که باز با راه آن سه تا بزرگوار فرق کرد. طبق این قاعده قاعده احتیاط جاری می شود، حکم به این می کنیم. این راجع به صورت اول و اشکالاتی که هست. چون دارم صحبت را جمع می کنم.

.....

صورت دوم تاریخ ملاقات معلوم است، ساعت ده امروز صبح است مثلاً، این جا به نظر ما مانعی ندارد استصحاب عدم کریت تا زمان ملاقات چون قبلاً که کر نبود، به نظر ما این اصل مانعی ندارد، اشکال ندارد، جاری هم می شود نتیجه اش این می شود که نجس است چون عدم کریت و ملاقات نجاست می آورد.

این جا هم باز به سه تا رای هست، من دارم عرض میکنم این را واقعا باید یک فکری کرد، این راه های عقلائی یا گیر دارد یا تعبد یک گیری دارد. مرحوم آقای خوئی می فرمایند هر دو جاری می شوند هم در معلوم التاريخ هم در مجهول التاريخ. معلوم التاريخ ملاقات است مجهولش هم کریت است. می گوییم اصل عدم کریت تا ملاقات، اصل عدم ملاقات تا کریت، هر دو جاری می شود. خب سیدنا ملاقات که وضعش معین است مثلاً ساعت ده است، ایشان می گوید بله ملاقات فی نفسه زمانش معین است اما نسبت به کریت مشکوک است. به لحاظ کریت استصحاب می کنیم. این هم رای آقای خوئی.

رای مرحوم نائینی در معلوم التاريخ جاری نمی شود در مجهول جاری می شود، همانی که من عرض کردم، ملاقات ساعت ده است عدم کریت تا ساعت ده است پس نتیجتاً نجس است. این هم رای مرحوم نائینی.

رای صاحب کفایه هر دو جاری نمی شود نه در معلوم التاريخ نه در مجهول التاريخ، در مجهول التاريخ هم جاری نمی شود، همان اشکال عدم احراز اتصال زمان یقین به شک، در این فرض هم سه احتمال داده شده است و این واقعا باید یک فکری بکنیم.

به نظر ما چون ما رجوع به سیره عقلاً کردیم کریت، اولاً اتصال زمان یقین به شک را عرض کردیم انصافاً دلیلی برایش نداریم، آن چه که ما داریم چون کریت مشکوک بوده می توانیم عدمش را احراز بکنیم تا این ساعت ده، نه نسبت به ملاقات، تا ساعت ده می توانیم احراز بکنیم مشکل ندارد لذا به ذهن ما می آید که حق در این مسئله با نائینی است، استصحاب عدم کریت جاری می شود و حکم به نجاست این آب می شود، آن جا در آن فرض سابق احتیاط کردیم این جا حکم به نجاست کردیم. این هم فرض دوم. این خلاصه جمع تمام بحث ها است.

فرض سوم: کریت معلوم است تا ساعت ده است، ملاقات معلوم نیست. مرحوم نائینی می فرماید اصالة عدم ملاقات تا زمان کریت جاری می شود لکن مشکلش مثبت است، باید کریت قبل از ملاقات باشد یعنی در حقیقت ایشان اشکال فقهی دارند نه اشکال اصولی و إلا مشکل ندارد. در مجهول التاريخ جاری می شود در معلوم جاری نمی شود.

آقای خوئی هم کالسابق می فرمایند در هر دو جاری نمی شود. آخوند هم کالسابق می فرمایند در هر دو جاری نمی شود. آقای خوئی می فرمایند در هر دو جاری می شود معارضه می شود، آخوند هم می گوید در هر دو جاری نمی شود پس در معلوم التاريخ سه تا رای شد، گفت قد اخترفتما و انتما رئیساً بلدیکم، ماشا الله بین اعلام هم هست، یک مسئله واضح که به نظر ما عرفی است این مسئله که به حساب کریت معین است ملاقات معین نیست. این هم سه تا احتمال که در کلمات اصولیین داده شده و عرض کردیم آنی که به ذهن ما می آید صحیحش اصالة عدم الملاقات تا زمان کریت یعنی تا ساعت ده است. به نظر ما حق با مرحوم نائینی است، اشکال ندارد اما نائینی این را مثبت می داند، این مثبت بودنش پیش ما ثابت نشده است، این نکته هم نکته اصولی نیست، نکته فقهی است، نائینی می گوید باید کریت قبل از ملاقات باشد، ما عرض کردیم این قبلیتش مشخص نیست، اگر در حین تتمیم کر هم ملاقات بشود پاک است، ظاهراً از دلیل إذا بلغ الماء قدر کر بیش از این در نمی آید. لازم نیست که حتماً کریت، ایشان از إذا بلغ الماء قدر کر، کریت با قبل است ولی اگر کریت قبل باشد بله راست است، حق با ایشان است، انصافاً حق با ایشان است و اما چون این ثابت نیست پس می توانیم اصالة عدم ملاقات تا زمان کریت ساعت ده و در نتیجه چون ملاقات تا زمان کریت نشده پاک است، حکم به طهارت می شود پس بنابراین مرحوم نائینی در هر سه صورت حکم به نجاست فرمودند، آقای خوئی در هر سه صورت حکم به طهارت فرمودند، بعضی از آقایان هم قائل به تفصیل شدند. این حقیر سراپا تقصیر هم که به ذهنش رسید یک تفصیل دیگری غیر از این اقوال است، در مجهولی التاريخ احتیاط بکند، اگر تاریخ کریت معلوم است حکم به نجاست می شود، اگر تاریخ ملاقات معلوم است حکم به طهارت می شود. این هایی که به ذهن بنده صاحب تقصیر رسید

علی ای حال حالا ما غیر از بحث فقهیش و اصولیش انصافش باید یک فکری برای بحث های حوزوی خودمان بکنیم، یک سر و

سامانی پیدا بکند، یک مسائل خیلی بسیط را این طور اقوال کاملاً متضاد با همدیگر خیلی واقعا!

به هر حال آن که در علت مسئله به ذهن ما می رسد عدم وضوح مرزبندی بین تعبد و بین مسئله سیره عقلانی است و سیره هم به

معنای این نیست که بگوییم ما مثلاً معتقدیم ده نفر دیگر هم مثل ما، این باید به حد وضوح برسد، همین که سه تا چهار تا از بزرگان

تراز اول این فن با هم اختلاف دارند معلوم می شود به وضوح نرسیده است، خودش این علامت است، دلیل بر عدم وضوح همین است

که با هم اختلاف دارند و إلا اگر وضوح داشت که همچنین اختلاف فاحشی را در این سه تا فرع پیدا نمی کردند.

بعد مقرر مرحوم آقای خوئی یک مطلبی را از صفحه ۲۳۱ شروع فرمودند که این مطالبی را که اصالة الطهارة در هر سه جاری می

شود در اصول فرمودند. بعد ایشان:

و عدل عنه - دام ظلّه - فی حاشيته علی العروة وحکم بنجاسة الماء فی جميع الصور الثلاث.

حالا تصادفاً نشد که شرح عروه ایشان را نگاه بکنیم ببینیم سرّ عدول ایشان در فقه چه بوده. بعد ایشان می گوید:

و الوجه فيه ما ذكره فی دراساته الفقهية فی خيار العيب

عرض کردم این بحث خيار عيب ایشان در آن وقت مطبوع نبود، اینی که ایشان نوشته أفاضل مقررى بحثه، پدر همین آقای شاهرودی

مرحوم آقا سید علی شاهرودی است، ایشان خيارات را نوشته بودند، من چهل هفت هشت سال قبل دیده بودم چاپ نشده بود تازه

شنیدم چاپ شده است، چون این چاپ را هم ندارم نشد مراجعه بکنم. بعد ایشان یک تفصیلی را از آقای خوئی در این جهت آورده

است، البته بحث شبیه این است، فسخی شده، زمان خيار هم هست نمی دانیم فسخ در زمان خيار است یا بعد از خيار است مثلاً فسخ

کرده در ثلاثه حیوان است یا روز چهارم فسخ کرده، این دو تا هست، ایشان راجع به این، بعد آقای خوئی یک شرحی می دهند که

این سیلان دارد، فقط اختصاص به این جا ندارد. من فکر میکنم این بحث خيار را و بحثی که ایشان در این جا در خيار دارند قبل از

این اصول گفتند. علی ای حال عبارات ایشان در این تقریرات با این که آن مرحوم خودش مرد فاضلی بود در بحث خيار یکمی سبک

تر است تا عبارات خود مصباح الاصول. فکر می کنم بحث خیار را قبلا گفتند خیلی تعبیر های پخته ای دارد. خود مصباح تعبیراتش پخته تر است، حالا این را طبق تصورات خودم عرض میکنم. بعد ایشان عبارت ایشان را آوردند دو سه صورت کردند زمان و زمانی تا صفحه ۲۰۶ که فرمودند انتهی موضوع کلامه، البته مرحوم مقرر توضیح نداده این مطلبی که آقای خوئی نوشتند که بین زمان و زمانی فرق گذاشتند، دو تایی زمانی باشند یا یکی زمانی و یکی زمان، این را ایشان توضیح نداد که مانحن فیه از کدام یکی است. به هر حال چون من حال این قسمت را ندارم وقت شما را نمی گیرم. آنی که من مراجعه کردم به این مقدار از عبارت، به فقه ایشان مراجعه نکردم چون تقریرات طهارت نوشته شده، چاپ شده و الحمدلله موجود است، به آن جا مراجعه نکردم که ببینم وجه ایشان، وجه عدول ایشان در حاشیه چیست و لکن بعد هم آن حاشیه ای که ایشان می گوید آن حاشیه قدیم آقای خوئی است، چون آقای خوئی بعد از فوت مرحوم جد ما مرحوم آقا سید ابوالحسن در همان جلسه استفتائیشان با همان جلسه حاشیه عروه یک حاشیه عروه نوشتند. بعد هم چون ایشان موفق شدند یک دوره سریع کل عروه را بگویند، فکر نمی کنم در این اواخر ما کسی مثل ایشان داشتیم که ما هم قسمت هاییش را بودیم، صوم و یک مقدار حج که من خودم حاضر بودم و نکاح، علی ای حال ایشان یک دوره کامل از اول اجتهاد و تقلید تا آخر عروه را به استثنای آن دو جلد دو و سه عروه، خود عروه اصلی را ایشان یک دوره فرمودند. بعد از این دوره خیلی از مطالبشان عوض شد لذا این حاشیه جدید را نوشتند، این حاشیه جدید تقریبا سال های ۱۳۹۷، ۱۳۹۸ به نظرم آن وقت ها نوشته شده است. علی ای حال در این حاشیه جدید عدول نسبتا زیاد است از حاشیه قبلشان. غرض این حاشیه ای که ایشان الان از آن نام می برد آن حاشیه قدیم است، باز در حاشیه جدید آیا ایشان عدول فرمودند یا نه را هم نشد من نگاه بکنم چون خیلی مقید نیستم که اقوال هر شخصی را در تمام کتبش نگاه بکنم. علی ای حال اگر خواستند. آن مقداری که من الان از این دو سه صفحه، چهار پنج صفحه ای که ایشان اضافه فرمودند چیز درست درمانی محصل ما نشد یک تقسیمی را آن جا کردند عمده اش این نیست، عمده اش این است که بیایند بگویند که مانحن فیه از این قسم است، این را ایشان متاسفانه متعرض نشدند و دیگر آقایان خودشان

ببینند.

بعد از این ایشان وارد تتمیم کلام شدند.

هذا تمام الکلام فی اصالة تاخر الحادث فی مکان الموضوع مرکبا من عدم احد الحادثین اما إذا کان الموضوع بسیطا کما إذا علمنا بوجود الحدث و الطهارة منه و شککنا فی المتقدم منهما و المتأخر فاختار صاحب الکفایة عدم جریان الاستصحاب فی مجهولی التاريخ اما إذا کان احدهما معلوم التاريخ و الآخر مجهوله فاختار ایضا عدم جریان استصحاب.

من گفتم استصحاب در معلوم التاريخ هم ایشان، آقای خوئی در معلوم التاريخ، ایشان مخالف نائینی است، نائینی در معلوم التاريخ می گوید جاری نمی شود در مجهولش جاری نمی شود، ایشان می گوید در معلومش جاری نمی شود، در مجهولش هم جاری نمی شود. لما ذکره بله مخالف معاکس آقای خوئی است. آقای خوئی در هر دو می گوید جاری می شود.

بعد اشکال عدم اتصال را ایشان نوشته اند و آقایان مراجعه بکنند. دیگر مطالبش از بحث های سابق روشن شد ما احتیاج به خواندن نداریم.

بعد ایشان در صفحه ۲۰۷ آخرش:

ثم لا یخفی أن الاستصحاب الجاری فی معلوم التأریخ یکون

چون ما اصلا استصحاب را در معلوم التاريخ جاری ندانستیم که حالا با ایشان بحث بکنیم

یکون من الاستصحاب الشخصی و استصحاب جاری در مجهول التاريخ یا قسم دوم یا چهارم از استصحاب کلی است. ما عرض کردیم در بحث تنبیه استصحاب کلی، استصحاب کلی را کلا جاری ندانستیم چون سیره عقلا است، گفتیم که عقلا کلی را جدا از فرد نمی دانند. اصلا استصحاب کلی فی نفسه جاری نیست مگر همان قسم اول که شک در فرد است و شک در کلی، آن هم به لحاظ فرد جاری می شود لذا این مطلبی که ایشان فرمودند حدود یک صفحه، صفحه ۲۰۸ چون اصل مبنایش باطل است دیگر ما وارد بحث با ایشان نمی شویم.

بعد در صفحه ۲۰۹ آخر بحث فرمودند:

ثم انه إذا اشتبه اناء من الماء الطاهر باناء من الماء النجس

دو تا ظرف است، در یکیش آب پاک است و در یکیش نجس است، یک نجاستی در احدهما واقع شد

فقد ورد فی النص، نصی که در مانحن فیه هست دو تاست، حالا آیا در واقع یکی بوده این یکی از آن یکی گرفته، دیکته کرده حالا

الله اعلم، یکی روایتی است که مال سماعه است که طبیعتاً مضمراً است و یک روایت هم، روایت سماعه با قطع نظر از سماعه بد

نیست یعنی سندش با قطع نظر بد نیست. دیگر وارد بحث تاریخیش هم نمی شویم. عرض کردیم خیلی مشهور بین اصحاب این است

که سماعه واقفی است، عرض کردیم که روشن نیست سماعی واقفی باشد، از قدمای اصحاب کسی که این را نوشته مرحوم شیخ

صدوق دارد و مرحوم شیخ طوسی. نجاشی یک عبارتی دارد که اصلاً مشعر است که ایشان سماعه را واقفی نمی داند. اصلاً ایشان

قائل به واقفیت او نیست. ظاهر عبارت نجاشی این است. به نظر من هم همین طور است، ثابت نیست که سماعه واقفی باشد. بله

میراث او در میراث واقفیه آمده، زیاد آمده است. یکیش زرعه ابن محمد حضرمی که ایشان واقفی است و یکی هم همین روایت که

عثمان ابن عیسی است، ایشان هم واقفی است، به نظر من منشا اشتباه ایشان به وقف این بوده و احتمالاً منشا دیگر هم دارد که حالا

ان شا الله اگر فرصتی شد چون این خیلی مشهور شده که ایشان مثلاً واقفی است و روایت در جهت ایشان است. به هر حال روایت

چون موثق است چون قبلش عثمان ابن عیسی است که واقفی است. به هر حال چون روایت موثق است دیگر روی واقفی بودن سماعه

مانور نمی دهیم. به هر حال معتبر است یک مقداری از روایات سماعه به طریق های خوبی به ما رسیده است من جمله همین روایت.

این به لحاظ تاریخی نکته اش را مختصر بگویم آقایان مراجعه بکنند. این طریقتش این جوری است احمد ابن محمد ابن عیسی عن

عثمان ابن عیسی عن سماعه این میراث هایی بوده که احمد اشعری به کوفه رفته و با خودش به قم آورده. خوب است. ما عرض

کردیم میراث های احمد اشعری در درجه اول است، ما دیگر ناب تر از احمد اشعری در قم نداریم. یکیش طریق سماعه است که

مشکلش مشکل واقفی بودن است، یکیش هم طریق کتاب عمار ساباطی است که آن هم فطحی است، یکیش واقفی است و یکیش

فطحی است، از امامیه چیزی نرسیده سوال ها هم مثل هم است، سوال و جواب. و من سابقاً عرض کردم احتمال بسیار بسیار قوی. چون

من قسمت هایی که نوشته شده را عرض میکنم، نوشته هایی که نوشتند. عمار ساباطی یک مقدار روایات دیگران را گرفته. غیر از عمار هم هستند. احتمالاً این روایت را از سماعه گرفته و در کتاب خودش آورده است.

فوق قدر فی احدهما، حالا شاید مضمون روایت این باشد و حضرت می فرماید یهریقهما یا یریقهما، آب هر دو را می ریزد، هر دو آب را بریزد، یکیش نجس است و یکیش پاک است و تیمم بکند. این به اصطلاح جز روایاتی است که دلالت بر تنجیز علم اجمالی می کند. اصطلاحاً جز روایاتی است که دلالت بر تنجیز علم اجمالی می کند این است چون روایت عمر هم داریم که بعضی اخباری ها مثل مجلسی تمسک کردند که علم اجمالی مثل شبهه بدویه است که همه دو طرف را می شود انجام داد. یهریقهما و یریقهما.

علی ای حال کیف ما کان بحثی را که مرحوم استاد در این جا مطرح کردند این است:

فذكر صاحب الكفاية (ره) في مبحث اجتماع الأمر والنهي : أن هذا الحكم المنصوص ليس حكماً تعدياً على خلاف القاعدة

ایشان می فرماید، چون استصحاب را جاری نکردند، اصل نیامد و لذا حکم می کنیم به این که با این دو تا وضو نگیرد.

بل لا يصح الوضوء بهما مع قطع النظر عن النص؛ فإنه لو توضأ بأحدهما ثم غسل بالآخر مواضع الوضوء فتوضأ به لا يجوز له الدخول في الصلاة؛ لأنه يعلم تفصيلاً بنجاسة بدنه حين وصول الماء الثاني؛ إما لنجاسة الماء الأول، وإما لنجاسة الماء الثاني.

البته اگر آب نجس باشد وضویش هم باطل است، فقط نجاست بدن نیست

اقول هذا الذي ذكره صحيحٌ على مسلكه من عدم جريان الاستصحاب في مجهول التاريخ و اما على المختار مرحوم آقاي خوئی، من عدم الفرق في جريان الاستصحاب بين معلوم التاريخ و مجهوله فيكون الحكم المذكور على خلاف القاعدة. این حکمی که در روایت آمده تعبدی است و به خاطر تعبد باید قبول بکنیم.

آن وقت اگر کسی از علما مثل صاحب مدارک قائل بود که به حدیث موثق عمل نمی کنیم روایت را ترک کرد به قاعده بر می گردد به تعبیر آقاي خوئی چون صاحب مدارک به اخبار موثق عمل نمی کند. چون عرض کردم این دو تا طریق دارد هر دوییش موثق است. یکیش از طریق واقفی هاست و یکی از طریق فطحی هاست. هر دو غیر اثنی عشری هستند.

بعد ایشان می گوید: فإن استصحاب النجاسة معارض باستصحاب. بعد بخوانید، حالا چون این بحث ها گذشت ..

نعم يمكن أن يقال : إن العلم الاجمالي مانع عن الدخول في الصلاة بالوضوء على الكيفية المذكورة

این جوری که ایشان گفته نمی شود.

فان وصول الماء إلى الأعضاء تدريجی، فبمجرد وصول الماء إلى وجهه - مثلا - يعلم اجمالا بنجاسة وجهه أو رجله، إذ لو كان الماء

الأول نجسا كانت رجله نجسة في هذا الحال

خب اگر ماء اول نجس باشد دومی طاهر است، دومی پایش را شسته است

و لو كان الماء الثاني نجسا كان وجهه نجسا

تفريق بين رجل و وجه را نفهمیدیم.

على ای حال ایشان فرمودند:

فيكون الحكم المنصوص على وفق القاعدة من هذه الجهة

از این جهتی که پیدا می شود. چه عرض کنم!

و يمكن الجواب عنه بأن العلم الاجمالي المذكور غير مانع عن الوضوء بهما مع تكرار الصلوة و أن ترضا باحدهما و صَلَّى ثم غسل

المواضع بالآخر و ترضاً به و صَلَّى فإنه حينئذ يعلم تفصيلا باتيان صلوة صحيحة و لا اثر للعلم الاجمالي المذكور بعد العلم بصحة

الصلوة.

اولا این که خودش دو مرتبه کار را انجام بدهد با این که می تواند یک مرتبه با تیمم انجام بدهد این خودش محل کلام است، ما این

را مفصلا توضیح دادیم که احتیاط در صورت تکرار با امکان از امثال تفصیلی معلوم نیست درست باشد. دیگر اقوال در این جا

معروف است، بعضی ها مطلقا احتیاط را اجازه می دهند و بعضی ها مطلقا احتیاط را اجازه نمی دهند مثل مرحوم نائینی اشکال دارد.

بعضی ها هم تفصیل بین تکرار و غیر تکرار دارند. مراد از احتیاط این است، این که در رساله های عملیه نوشته انسان یا مکلف یا

.....

مجتهد است یا مقلد است یا محتاط، آنجا هم کرارا عرض کردیم که این را هم قبول نکردیم. البته این تقریبا بعد از شیخ است و إلا در مثل قوانین ادعای اجماع شده که عمل عامی بلا اجتهاد و لا تقلید باطل، یعنی جای احتیاط ندارد. عامی یا باید برود مجتهد بشود یا تقلید بکند، معنا ندارد احتیاط بکند. با امکان امثال تفصیلی جای امثال اجمالی نیست. اصطلاحا احتیاط را امثال اجمالی می گویند. شما می توانید امثال تفصیلی بکنید تیمم بکنید، مثل آدم قشنگ تیمم بکنید، دو تا نماز با این صورت بخوانیدن این درست نیست مضافا به این که ما هم اشکال داشتیم که استصحاب فی نفسه جاری نیست لذا دیگر این بحث ها را تکرار نمی کنیم. به ذهن ما می آید که حق با صاحب کفایه است، روایت علی خلاف القاعدة نیست، طبق قاعده است، آب ها را بریزد. بلکه آن چه که هست یهریقهما تعبدی است. این که باید آب را بریزد این تعبدی است چون ریختن آب لازم نیست، وضو نگیرد. لازم نیست که آب ها را بگیرد، با آن وضو بگیرد اما این که لازم باشد آب را بریزد این نیست مگر همان جاهایی که داریم مثل روغن نجس، ممکن است مثلا روغن نجس را گوشه اتاقش بگذارد. در روایت در باب اول مکاسب دارد، دیگر آن جا توضیحاتی دادیم. یک فکری اجمالا بوده، حالا من نمی خواهم شرحش بدهم شیء نجس را نباید در دسترس نگه بداریم، شاید این حدیث ناظر به آن باشد، شاید. و إلا این قسمتش یک اشکال دارد یهریقهما لازم نیست ریختن، تیمم می کند، مگر روی آن مبنا. سابقا در مباحث مکاسب چند بار عرض کردم که یکی از عجائبی که در روایت تحف العقول هست که مرسل هم هست این روایت تحف العقول به نظر ما که اصل دارد اما چرا اصحاب اعراض کردند را نمی دانیم چرا اعراض کردند. به هر حال این روایت تحف العقول عجائبی دارد که هیچ روایت دیگری را ما نداریم. اولاً موارد دخل که الان در اقتصاد یکی از مباحث است، درآمد را در اقتصاد بحث می کنند. در این روایت درآمد را در چهار چیز قرار داده است هزینه را در ۲۵ چیز، هیچ راه دیگری نداریم. منحصر به این راه! البته این روایت را شما الان در مکاسب می بینید درآمدش ناقص است، در وسائل هم تکه تکه پاره کرده است، از بس تکه پاره کرده لطافت روایت را حس نمی کنید. اگر می خواهید لطافت روایت را حس بکنید به خود تحف العقول برگردید. ۴ مورد درآمد است، ۲۵ مورد هزینه است، این ها را توضیح داده است. انصافا خیلی عجیب است مثل بحث های اقتصادی امروز است، می گویند متنش متن فقهاست، نه متنش قانونی اقتصادی است، متن فقها نیست.

چطور مثلا می گویند منابع کاری یکی کارآمدی است، یکی کارگری است، یکی خدمات است، این هم همین کار را کرده است یعنی دقیقا الان کاری که ما در اقتصاد می کنیم چهار مورد درآمد و بیست و پنج مورد هزینه و یکی یکی این ها را توضیح داده است. آن وقت در لا بلایش به مناسبت اعیان نجسه دارد شیئی که نجس بود نمی شود بفروشی، نمی شود هبه بدهی، نمی شود در آن تصرف بکنی و لا يجوز امساکه، حتی نگه هم نداری، مثلا میته را نگه نداری، خون را در خانه نگه نداری. این را ما الان جایی نداریم. این روایت شاید با آن بخورد. عرض کردیم دنیای امروز هم همین است یعنی در مراکز خانه ها و این ها اصلا نجس و پلید را سعی می کنند بردارند، نگه ندارند. انصافا روایت تحف العقول. یکی از جاهایی که اشکال شده که به روایت تحف العقول عمل نشده همین است امساک نجس است. حرف بدی هم نیست. الان گفتیم اصحاب فتوا ندادند عمل به این روایت نشده.

علی ای حال این روایت مثل همان است. می گوید حتی نجس را نگه ندار آب را بریز، یهریقهما. عرض کردم فتوای اصحاب این اراکه لازم نیست. شاید مستحب هم نباشد، فقط تیمم بکند لکن اگر ما باشیم و روایت ظاهرش این طور است و الله العالم بحقائق

احکامه، این تنبیہ تمام شد تا تنبیہ بعدی

و صلی الله علی محمد وآله الطاهرين